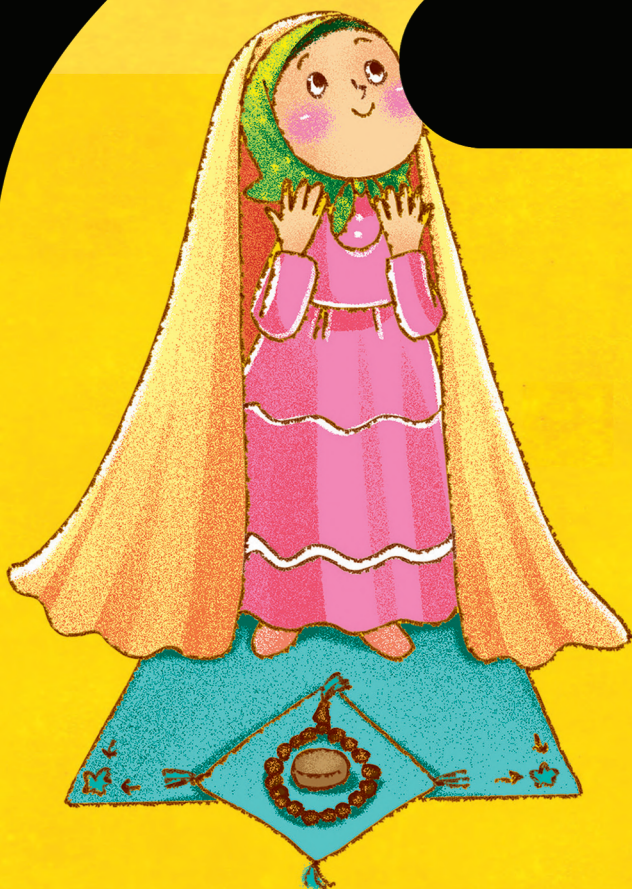




شاهر کوردی

پهمن و اسفند ۱۴۰۳ • شماره ۱۹۶ - ۱۹۷
بها: ۶۵۰۰۰ تومان





۱ جشن انقلاب

۲ نذری نور

۴ حرکت ماهی

۶ مسابقه خوش‌قولی

۸ سینی هفت‌سین

۹ قصه‌ی ما مثل شد

۱۰ یاد خدا

۱۱ حدس بزن!

۱۲ بچسبون آی بچسبون

۱۴ خانم کلاغه

۱۶ بهاره و بهاره

۱۷ شگفتی خلقت

۱۸ مهربانی طیبه

۲۰ حل کن و یاد بگیر!

۲۱ نهال دوستی

۲۲ نان مهربانی

۲۴ نقاش کوچولو

به نام خدا

شاهه
کودی

پهمن و اسفند سال ۱۴۰۳ • شماره ۱۹۷ - ۱۹۶

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران

مدیرمسئول: دکتر رحیم نریمانی

سر دبیر: زهرا خسروی

ناظر تولید: سیده فاطمه رضایی

• • •

دبیر تحریریه: فریبا حداد

طراح گرافیک: سمیرا سادات شفیعی

ناظر فنی: پرستو سلیمانی

تلفن: ۰۲۱-۸۳۲۳۲۶۵۰

آدرس الکترونیکی: mag.navideshahed.com

صندوق پستی: ۱۵۹۳۶۴۷۷۱۱

• • •

آدرس: تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی،

بعد از چهارراه ولیعصر، ساختمان بنیاد شهید و امور

ایثارگران، طبقه ششم، اداره کل اسناد و انتشارات

• • •

چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

• • •

● مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.

● مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

● نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است.

• • •

جهت دریافت نسخه الکترونیکی نشریه «شاهد کودک»

می‌توانید به سایت نوید شاهد به آدرس زیر مراجعه

نمایید.

mag.navideshahed.com

اپلیکیشن مجلات شاهد:

shmag.ir

تصویر پشت جلد متعلق به «ابوالفضل خرمی»

فرزند شهید مدافع حرم «رضا خرمی» می‌باشد.

ویژه‌نامه‌ی خرداد سال
قاصدک





شاعر: زهرا عراقی
تصویرگر: سمیرا شفیعی

ما دسته‌جمعی یک سرود
خواندیم زیر آفتاب:
«باشد مبارک ای وطن
پیروزی این انقلاب»

هر کس که آمد پیش ما
حال و هوايش تازه شد
سر تا سر کوچه پر از
یک شوق بی‌اندازه شد

با بچه‌های کوچه‌مان
یک جشن عالی داشتیم
با خنده توی قلب‌مان
گل‌های شادی کاشتیم

جشن انقلاب





نذری نور

ماهان چراغ قوه‌ی کوچکش را خیلی دوست داشت.
هر شب با آن زیر پتو می‌رفت و شکل‌های قشنگ روی دیوار
می‌ساخت. یک شب، وقتی با مادر مشغول درست کردن شله‌زرد
نذری بودند، برق رفت! خانه تاریک شد.

مادر گفت: «حالا توی این تاریکی چطور نذری‌ها رو ببریم؟»
ماهان یاد چراغ قوه‌اش افتاد.

سریع آن را برداشت و جلوتر از مادر راه افتاد.
نور کوچک او کوچه‌ی تاریک را روشن کرد.



وقتی به خانه پیرزن همسایه رسیدند، او در را باز کرد و گفت: «چقدر خونه‌م تاریک شده بود... این نور قشنگ خونه رو روشن کرد!» بعد، کاسه شله‌زرد را گرفت و چشمانش از خوشحالی برق زد. ماهان به نور چراغ‌قوه‌اش نگاه کرد؛ او نذری آورده بود، اما نه فقط یک کاسه شله‌زرد... بلکه کمی روشنایی، کمی شادی و کمی مهربانی. و شاید این، قشنگ‌ترین نذری دنیا بود!

نویسنده: فریبا پیرامی
تصویرگر: سمیه سادات شفیعی





حرکت ماهی!



ماهی چگونه در آب
بالا و پایین می رود؟

چیزهایی که لازم داری:

- کاسه بزرگ
- آب
- دو گلوله شیشه‌ای یا تیله
- دو بادکنک





تصویرگر: فاطمه زهرا میرزایی

مراحل آزمایش:

- ۱ کاسه را از آب پر کنید.
- ۲ داخل هر بادکنک، یک تیله بگذارید.
- ۳ گره یکی از بادکنک‌ها را تا جایی که ممکن است نزدیک به تیله درونش بزنید.
- ۴ بادکنک دوم را کمی باد کنید و تا جایی که ممکن است گره آن را نزدیک دهانه بادکنک بزنید.
- ۵ هر دو بادکنک را درون کاسه آب بیندازید، بادکنک باد شده روی سطح آب شناور می‌شود اما بادکنک بدون باد زیر آب می‌رود و در کاسه غرق می‌شود.

بنابراین
حالا می‌دانیم:

ماهی، تیله‌ای درون خودش ندارد، تیله به اندازه وزن ماهی استفاده شد تا بادکنک را سنگین کند. ماهی‌ها عضوی خاص در بدنشان دارند که مانند یک بادکنک عمل می‌کند درست مثل بادکنک‌های آزمایش. وقتی مقدار هوا در این عضو ماهی بیشتر می‌شود ماهی به سطح آب می‌آید و با کم شدن هوا، ماهی در عمق آب فرو می‌رود.



مسابقه خوش قولی

داستان‌های نوید و ندا



نویسنده: محبوبه غلامی
تصویر گر: سمیرا سادات شفیعی





سینی هفت سین

وسایل مورد نیاز:

بطری نوشابه ۶ عدد

پنبه

آب پاش

بذر شاهی

کیسه زباله



با استفاده از وسایل گفته شده، مراحل زیر را طی کن و با پوشاندن بطری‌ها با بذر شاهی و سپس رویدن آنها، از یک سفره هفت سین سبزه‌ای لذت ببر.



تصویرگر: طوبی سبحانی





قصه‌ی ما مثل شد

در روزهای دور توی یک جنگل بزرگ، شیر کوچکی به نام «شجاع» زندگی می‌کرد. او همیشه به قوی بودن خود می‌بالید و فکر می‌کرد همین که زور دارد کافی است.

یک روز، شجاع تصمیم گرفت تا در جنگل گشتی بزند. در راه، با یک موش روبه‌رو شد که اسمش «موشی» بود. موشی به شجاع گفت: «سلام! تو خیلی بزرگ و قوی هستی، اما آیا می‌دونی که دانایی هم مهمه؟» شجاع خندید و گفت: «من قوی‌تر از هر چیزی هستم؛ همین برام کافیه!» چند ساعت بعد، شجاع در یک تله گیر افتاد. او دست‌وپا زد، اما نمی‌توانست از تله بیرون بیاید. موشی آرام به او نزدیک شد و گفت: «من که بهت گفته بودم دانایی خیلی مهمه؛ اگه تو کتاب می‌خوندی و چیزای جدید یاد می‌گرفتی، شاید می‌تونستی راه نجات این تله رو پیدا کنی.»

موشی به کمک شجاع آمد و با استفاده از فکرهای خوبش، او را نجات داد. شجاع فهمید که ضرب‌المثل «توانا بود هر که دانا بود» یک سخن درست است. از آن روز به بعد، او نه تنها سعی می‌کرد تا بدنش را قوی نگه دارد بلکه کتاب هم می‌خواند تا دانا شود.



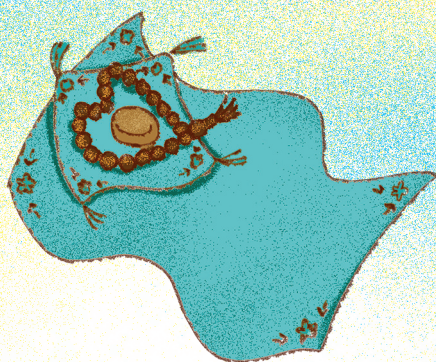
نویسنده: رضا غلامی
تصویرگر: سیما مصور



یاد خدا

شاعر: زینب اسدی
تصویر گر: سمیه سادات شفیعی

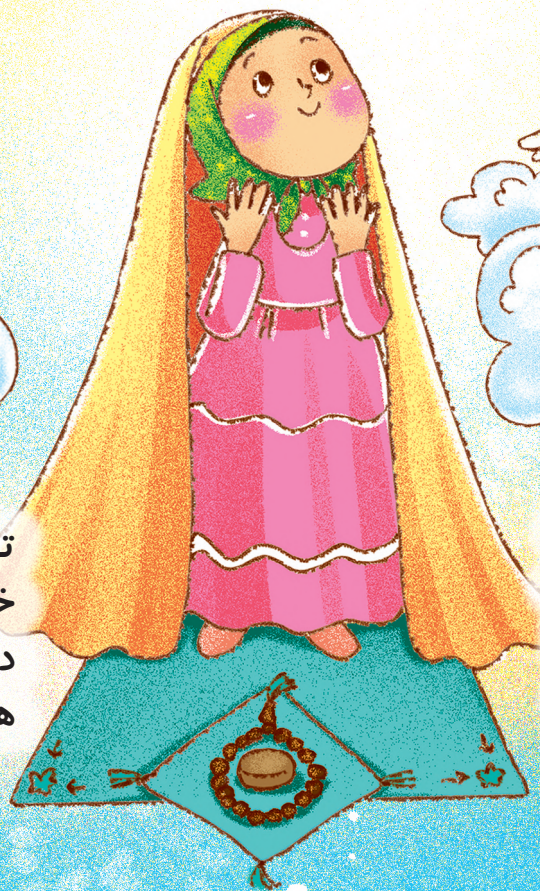
می‌رم و سجاده رو بر می‌دارم
مهر و تسبیح کنارش می‌ذارم
بدی‌ها رو دور کنم من از خودم
حس کنم خدا رو این‌جا کنارم



صدای اذان میاد تو خونه‌مون
دل من پر می‌زنه به آسمون
نوبت صحبت من باز رسیده
دوباره من با خدای مهربون



تو نماز می‌گم، خدای مهربون
خوب بشن مریض‌های پیر و جوون
دل هیچ‌کسی رو غصه نگیره
همه خوش باشند و شاد و هم‌زبون



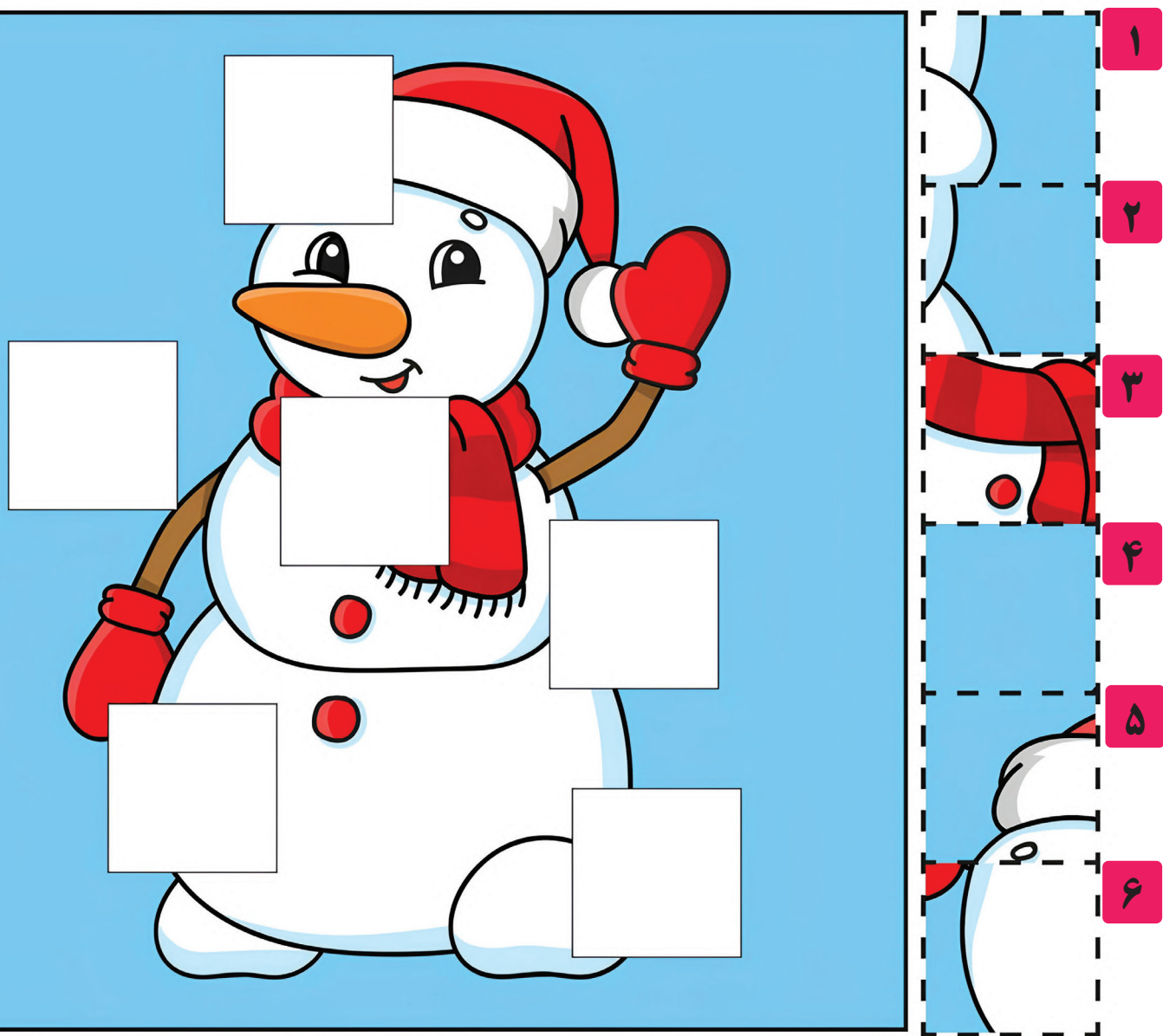
مثل یک فرشته می‌شم همیشه
وقتی که نماز می‌خونم چی می‌شه
می‌رم من تا آسمون‌ها، اون بالا
دوست دارم اون‌جا بمونم همیشه



حکایت بزن!



جاهای خالی تصویر را با قرار دادن اعداد درست کامل کن.



بچه‌بون آی بچه‌بون

قصه‌ک



این میوه خوشمزه
که خیلی هست بامزه
اسمش چیه انگوره
دوست کشمش و غوره



یک میوه شیرینه
خیلی به دل می‌شینه
پوست می‌کنیم درسته
موز نخوریم نشسته

یلدا توی سفره‌مون
می بینمش فراوون
دشمن کم‌خونیه
انار جون خونیه



سیب میوه مفیده
سبز و سرخ و سفیده
شیرین و ترش و آبدار
بوی بهشت رو می‌ده





خانم کلاغه



توی یک جنگل دور، حیوان‌ها کنار هم زندگی می‌کردند. خرس
مهربان همه را برای صبحانه دعوت می‌کرد، زنبور خانم کاسه کاسه
عسل می‌آورد، ببر قدرتمند جلوی در نگهبانی می‌داد، و میمون
کوچولو همه را می‌خنداند. بعد از ظهرها هم به خانه آهو خانم می‌رفتند
و غذاهای خوشمزه او را می‌خوردند. توی این مهمانی‌ها، فقط
خانم کلاغه جایی نداشت؛ چون همه می‌گفتند: «اون بد صداست!»



قصه‌های

خانم کلاغه وقتی دید کسی او را به مهمانی‌ها دعوت نمی‌کند، با ناراحتی فکر کرد: «بهتره من از این جا برم!» به لانه خودش رفت و کسی او را ندید. وقتی او نبود، دیگر حیوانات دور هم جمع نشدند و شادی نکردند، آخر نمی‌دانستند چه ساعتی به کجا باید بروند. گوزن پیر از این سکوت جنگل ناراحت بود. خیلی فکر کرد و بالاخره فهمید جای خانم کلاغه خالی است. همیشه او خبرها را به همه می‌رساند، اما به خاطر نبودن او هیچ‌کس از حال دیگری خبر نداشت.

حیوانات را جمع کرد و با هم دم لانه خانم کلاغه رفتند. وقتی خانم کلاغه دید همه حیوانات دنبال او آمده‌اند، خیلی خوشحال شد و قول داد که همیشه کنار آن‌ها بماند.

نویسنده: محبوبه غلامی
تصویرگر: پانیز کردی

بهاره و بهاره

به به عجب هوایی
چه دشت و سبزه زاری

زمین چقدر قشنگه
گل ها چه رنگارنگه

درخت زده جوونه
بلبل آواز می خونه

با بابا و با مامان
می رم من به خیابان

سنجد و سیر و سرکه
سمنو، سیب و سکه

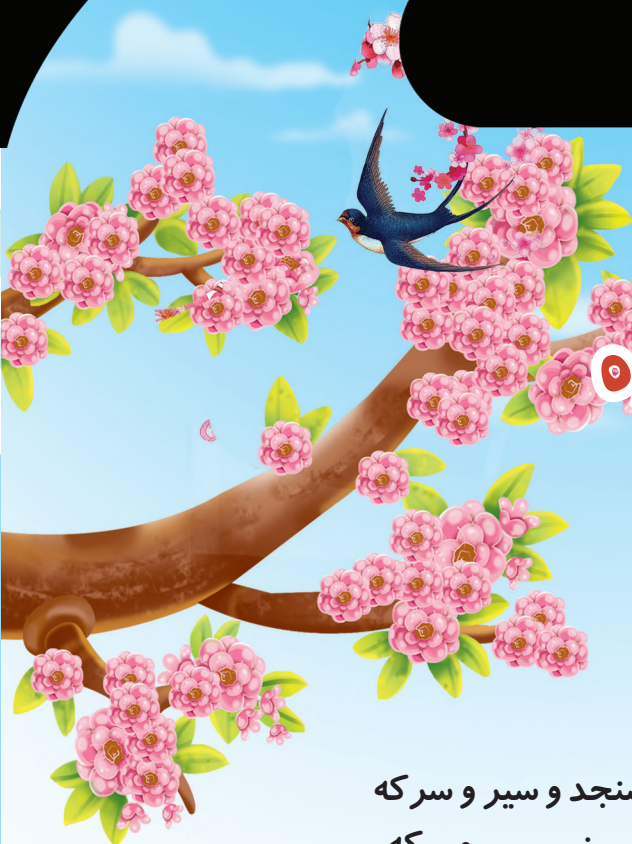
سبزه با تنگ ماهی
ماهی چشم سیاهی

با لباس های تازه
خریدم از مغازه

هفت سینم رو می چینم
کنار اون می شینم

من و مامان و بابا
باهم می خونیم دعا

مردم همه شاد باشن
از غصه آزاد باشن



شگفتی خلقت



آهوها دم کوتاه، دست و پای ظریف، چشمان خیلی زیبا و مژه‌های بلندی دارند. بیشتر در دشت‌ها زندگی می‌کنند. این حیوانات بیشتر دسته‌جمعی به این طرف و آن طرف می‌روند. غذای‌شان برگ‌های نرم و لطیف است و از برگ‌های تیز و خشک خوش‌شان نمی‌آید. مشک یک عطر خیلی خوشبویی است که از زیر بدن آهوی پدر گرفته می‌شود. آهوها در جاهای کم‌آب زندگی می‌کنند، به همین خاطر بیشتر آب بدن‌شان را با خوردن گیاهان آب‌دار به دست می‌آورند. آنها موقع احساس خطر، گردن‌شان را صاف می‌کنند، با دماغ‌شان سوت می‌زنند و با پرش‌های بلند فرار می‌کنند.





مهربانی طیبه

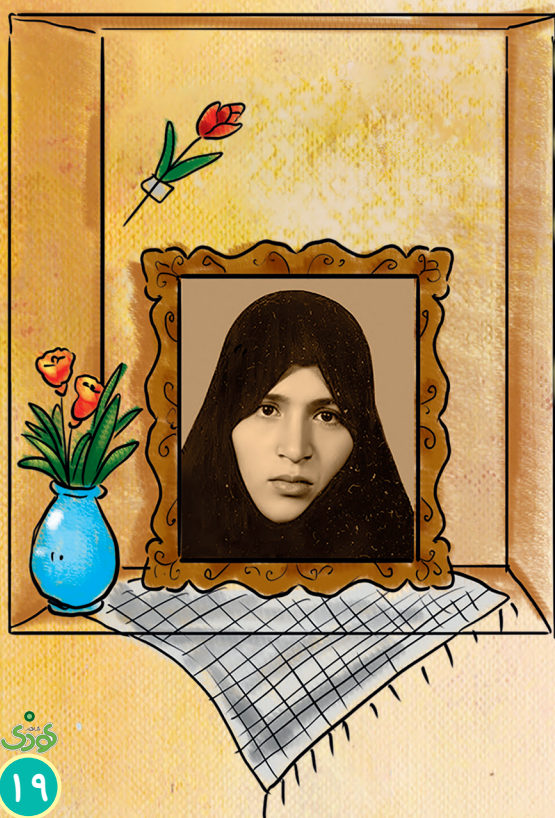
تابستان رسیده بود و طیبه هفت ساله با ذوق و شوق فراوان، ساکش را از لباس‌های رنگارنگ نو پر کرد. قرار بود برای دیدن فامیل به اصفهان بروند. ماشین پدرش به راه افتاد و طیبه شاد و خوشحال بود.

اما وقتی به خانه فامیل رسیدند، طیبه با دیدن لباس‌های کهنه دخترها، ساکت شد و حرفی نزد. دنیای رنگارنگ لباس‌هایش را در برابر سادگی و فقر آنها، به یاد آورد.



نویسنده: رضا غلامی
تصویر گر: مصطفی میرزایی

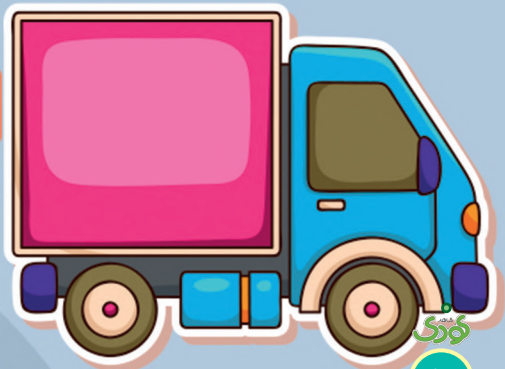
او تصمیم گرفت هیچ کدام از لباس هایش را نپوشد. تمام سفر را با لباس های ساده ای که داشت، گذراند. زمان رفتن که رسید، بی صدا ساک لباس هایش را در کمد گذاشت. به آرامی لبخند زد. هدیه پنهانی که نشان از مهربانی کودکانه طیبه داشت.



طیبه واعظی سال ۱۳۳۶ در اصفهان به دنیا آمد. او دختر خیلی باهوشی بود و از همان کودکی بدون اینکه سواد داشته باشد، به خوبی قرآن می خواند. او در سوم خرداد ۱۳۵۶ در مبارزه با حکومت شاه ظالم شهید شد. روحش شاد و یادش گرامی.



حل کن و یاد بگیر!





نهال دوستی

با آب و نور خورشید
قد می‌کشد نهالم
خواهد شد او درختی
به‌به! خوشا به حالم

من یک نهال کوچک
آورده‌ام کنارم
تا توی خاک آن را
با دست خود بکارم

روز درختکاری‌ست
با هم قرار داریم
تا که نهال‌هایی
در باغچه بکاریم

تصویرگر: پانید کردی
شاعر: عفت صادقی



نان مهربانی



وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. (سوره انفال، آیه ۶۱)

و بر خدا توکل کن، که یقیناً او شنوا و داناست.

یوسف با مادرش در روستایی زندگی می کرد.
یک روز، مادرش گفت: «یوسف جان، آرد نداریم. باید
نان تهیه کنیم.»
یوسف به بازار رفت تا کاری پیدا کند، اما هیچ کس به او
کار نداد. ناراحت کنار رودخانه نشست و دعا کرد:
«خدایا، کمکم کن!»
ناگهان دید یک پرنده در شاخه ای گیر کرده است، با
دقت و مهربانی آن را آزاد کرد.
کمی بعد، یک نانوا که این صحنه را دیده بود، به او گفت:
«پسر، تو خیلی مهربانی. دوست داری در نانوايي کمکم
کنی؟»



یوسف با خوشحالی قبول کرد. آن روز، با دستمزد و چند نان گرم به خانه برگشت.
مادرش لبخند زد و گفت: «دیدی پسرم؟ هر کس به خدا توکل کند، او راهی برایش باز
می‌کند!»

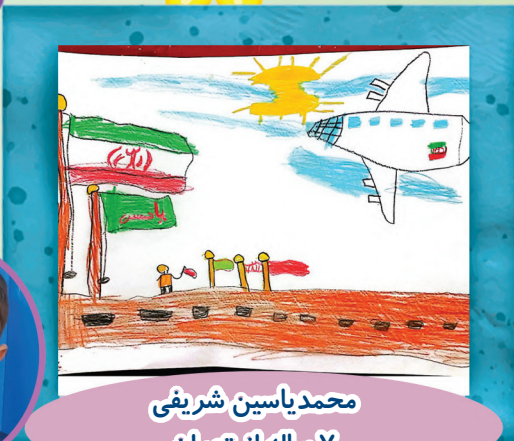
نویسنده: زینب صالح
تصویر گر: مصطفی میرزایی



نقاش پوچو



حسنا کارخانه
۹ ساله از اسلامشهر



محمدیاسین شریفی
۷ ساله از تهران



ریحانه جهاندار
۹ ساله از تهران



مهرسانا قربانی
۹ ساله از اسلامشهر



امیررضا عزیزی
۸ ساله از تهران



احسان سالک
۵ ساله از نسیم شهر

دوستان گلم، شما هم نقاشی های خودتان را برای ما بفرستید تا به زودی در نشریه منتشر شود.

مجلات شاهد کودک را می‌توانید از
سامانه الکترونیک مجلات شاهد به
آدرس:
mag.navideshahed.com
دانلود نمایید.



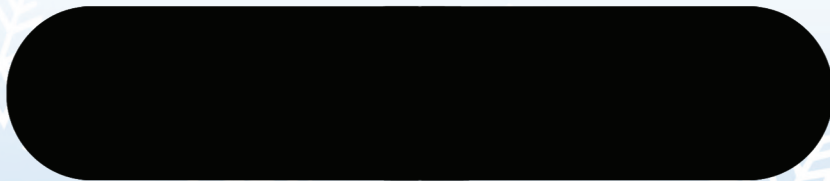
شاهد کودکی شو!!!



کتاب «دانشمند مهربان» داستان زندگی دانشمند شهید
«محسن فخری زاده» تالظه شهادت می‌باشد. این کتاب
توسط «فاطمه بگزاده» نوشته شده و نشر شاهد در سال
۱۴۰۳ آن را چاپ کرده است.

اگر می‌خواهید با زندگی این شهید بزرگوار آشنا شوید،
حتماً کتاب را بخوانید.





آخ جون!
بهتره الان برم يه آدم برفی
بزرگ درست کنم.

